



راهی برای نجات افغانستان: ایده تمدنی خراسان فرهنگی

«راهی برای نجات افغانستان: ایده تمدنی خراسان فرهنگی» پژوهشی است که در تابستان ۱۴۰۰ به قلم نادر صدیقی به نگارش در آمده است.

در بخشی از این پژوهش آمده است:

افغانستان خودمان تعبیری است که شهید مطهری در یکی از آخرین مصاحبه‌های قبل از شهادتش می‌گوید و می‌خندد: اگر من بگویم افغانستان خودمان حق دارم، چون ما اهل فریمان در نزدیکی مرز افغانستان هستیم. اگر گفتم افغانستان خودمان، من خودم را در فریمان احساس کردم (آینده انقلاب اسلامی ایران، ص ۱۱۰).

اکنون باید در ماتقدم تاریخی این گزاره فکر کرد؛ یعنی باید از شرط امکانی گزاره مطهری پرسید: چه چیزی تعبیر افغانستان خودمان را به سهولت بر زبان مطهری جاری می‌کرد؟ افغانستان خودمان و یا به عبارتی دیگر خودمانی کردن افغانستان یک کردار گفتمانی است که اکنون باید درباره مجموعه قواعد شکل‌گیری آن اندیشید.

زبان به تعبیر میشل فوکو مکان سنت‌ها، عادات بی‌صدای تفکر و ذهنیت نهان مردمان را تشکیل می‌دهد. زبان مطهری در خودی دانستن افغانستان کوله باری از حافظه تاریخی را بر دوش دارد که باید درباره سرزندگی آن پرسید. برای فهم آن شرایطی که خودی دانستن افغانستان را ممکن می‌ساخت باید به نقطه ماقبل مرزبندی‌های ملی در عصر پیشا استعماری بازگشت. حدود و سرحدات کشوری میان این کشور و آن کشور همسایه همواره وجود داشته است اما تجربه مرز در شکل کنونی آن یک رخداد جدید است. رخدادی که عمر چندانی از آن نمی‌گذرد و همزاد روزگار تمدنی اسلام و ایران نیست.

مطهری بر اساس تعلق تمدنی اسلامی است که افغانستان را خودمانی می‌داند و سخن او ... اتصالی شیرین با خاطره تمدنی در دوران پیشا ملی‌گرایی دارد و یادآور دورانی است که آن تکثرهای زبانی و هویتی و قومیتی بر اساسی برداشتی اقتدارگرایانه از مدرنیته و تقلید دست‌چندم از فاشیسم و نازیسم، هنوز به زیر چکمه نظامیان سیاست‌ورز این یا آن کشور همسایه نرفته بود. چه چیزی تعبیر افغانستان خودمان را به‌صرف فریمانی و خراسانی بودن، به سهولت بر زبان مطهری جاری می‌کرد و آیا امروزه در دورانی که ما مناطق افغان ممنوع داریم و یا افغانی نبودن به زبانی تازه برای متمایز کردن مای آریایی از آن‌ها بدل شده می‌توان به همان سهولت افغانستان را خودمانی دانست؟

مطهری در دورانی این سخن را می‌گفت که مرزبندی‌های کنونی وجود نداشت، خطی که چند ژنرال انگلیسی در دوران استعمار کشیده و هویتی متمایز به افغانستان و یا بین‌النهرین و آن سو و این سوی نیل و ماوراالنهر می‌بخشید، از ذهن او نمی‌گذشت و جغرافیای اندیشه‌اش را مساحی نمی‌کرد. امروزه احساس تعلقی که در قالب یک وحدت تمدنی به نام حوزه تمدن اسلامی و یا حوزه فرهنگی خراسان و افغانستان، خط اتصالی ممتد و بی‌مرز بین فریمان و بیرجند و کابل و هرات ترسیم می‌کرد، تحت تأثیر مخرب ناسیونالیسم‌های تنگ‌بینانه و هویت‌های مرگبار، در معرض عبوری هولناک قرار گرفته است. این هویت‌های مرگبار پیامد مستقیم و غیرمستقیم بر بستر یک مداخله شوم و برون منطقه‌ای رویداده‌اند و از ویرانه جنگ تغذیه می‌کنند و بر ابعاد آن می‌افزایند.

امروزه واژگان جغرافیایی بار معنایی خشونت‌باری یافته‌اند و آهنگ خوش‌طنین واژگان عراق و مصر و شام و حجاز در ادبیات فارسی و عرفانی، از سوی هویت‌های مرگبار سکولار و یا مذهبی و غیرسکولار، در معرض تهاجمی جدید و قهری معرفتی قرار گرفته‌اند. تحت چنین شرایط نوینی است که افغان‌ها برای ما تبدیل به آن‌ها شده‌اند.

مطهری در همان جغرافیایی از اندیشه، افغانستان را خودمانی می‌یافت که پیش‌تر اقبال لاهوری، ایران را با جان خود آشنا می‌دید، یعنی بدون آن احساس تعلق عمیق به یک حوزه وسیع تمدنی (که بعدها در معرض ترور و تهاجم ملت‌گرایی‌های تنگ‌نظرانه کمالیستی و رضاشاهی و بعثی قرار گرفت)، سخن گفتن از ایران ما توسط نخبگان و روشنفکران همسایه دیگر نمی‌توانست به سهولت سابق باشد. عشق ایران بدون احساس تعلق به یک واحد عظیم فراملی و تمدنی و اسلامی نمی‌توانست آن‌چنان در جان اقبال لاهوری رخنه کند که ای جوانان عجم جان من و جان شما بگوید (نادر صدیقی، سایت تاریخ ایرانی، نوروز ۹۳).

برای مطالعه و دریافت این متن، روی لینک زیر کلیک کنید.